

بازتاب فرهنگ مردسالاری در زبان‌های هندواروپایی

حسن رضایی باغبیدی

رابطه میان زبان و فرهنگ از دیرباز مورد توجه انسان‌شناسان، جامعه‌شناسان و زبان‌شناسان بوده است. اگر فرهنگ را «مجموعه‌ای پیچیده از علوم، باورها، هنرها، اخلاقیات، قوانین، آداب و رسوم و دیگر توانایی‌ها و عادت‌های انسان به عنوان عضوی از جامعه»^۱ بدانیم، زبان نیز بخشی از آن خواهد بود. به عبارت دیگر، زبان جزئی از فرهنگ یک قوم است و از این رو بررسی آن می‌تواند جنبه‌هایی از فرهنگ سخن‌گویانش را نمایان سازد. زبان در واقع گنجینه تجربیات، اعتقادات و معلومات نسل‌های پیشین است.

نخستین کسی که به طور جدی به مطالعه درباره رابطه زبان و فرهنگ پرداخت، انسان‌شناس برجسته آلمانی فرانتس بوآس^۲ (۱۸۵۸-۱۹۴۲ م) بود. او بر این باور بود که زبان‌های مختلف تجربیات بشر را به صورت‌های مختلف دسته‌بندی می‌کنند^۳ و از این رو، زبان مانند آینه‌ای است که می‌توان در آن نحوه نگرش افراد را به جهان مشاهده کرد. بوآس، اگرچه زبان و فرهنگ را دو متغیر جدا از هم می‌دانست، به تأثیر عوامل

1) Edward B. Taylor, *Primitive Culture, Researches into the Development of Mythology, Philosophy, Religion, Art and Custom*, 2 vols., Gloucester, Massachusetts, (1871) 1958, vol. 1, p. 1.

2) Franz Boas.

3) F. Boas, *The Mind of Primitive Man*, New York, The Free Press (1938), revised ed. 1965, p. 190.

فرهنگی بر زبان اعتقاد داشت. پس از بوآس، شاگرد امریکایی‌اش، ادوارد ساپیر^۴ (۱۸۸۴-۱۹۳۹ م)، به تکمیل دیدگاه‌های او پرداخت. ساپیر، برخلاف بوآس، بر این باور بود که زبان نه تنها منعکس‌کننده نحوه تفکر افراد است، بلکه در سامان‌دهی بدان نیز دخالت دارد. به عبارت دیگر، به نظر او علاوه بر این که فرهنگ تأثیری ژرف در زبان، به خصوص در واژگان آن دارد، در نحوه اندیشیدن نیز اثر می‌گذارد. بنابراین او اندیشیدن را پدیده‌ای نسبی می‌دانست و عامل تعیین‌کننده در نوع اندیشیدن را زبان تصور می‌کرد. به نوشته او: «افراد بشر عمیقاً تحت تأثیر زبانی هستند که در جامعه به عنوان ابزار ارتباطی مورد استفاده آنان قرار می‌گیرد... جهانی که در نظر انسان واقعی جلوه می‌کند، تا حد زیادی به گونه‌ای ناآگاهانه بر پایه عادات زبانی بنا شده است... جهان‌هایی که جوامع مختلف در آنها زندگی می‌کنند، جهان‌هایی متمایز هستند، نه جهانی واحد که بدان برچسب‌های گوناگون زده‌اند»^۵

بنجامین لی ورف^۶ (۱۸۹۷-۱۹۴۱ م) از این نیز فراتر رفت و با گردآوری شواهد، «اصل نسبییت زبانی»^۷ را بنیان نهاد که بر اساس آن دسته‌بندی‌های زبانی بر اندیشه نیز اثر می‌گذارد و اختلاف زبان‌ها باعث اختلاف اندیشه‌ها نیز می‌شود.^۸

بدون شک زبان، به خصوص بخش واژگانی آن، بازتاب فرهنگ است و برای دستیابی به فرهنگ یک قوم و شناخت باورهای آنان، یکی از مؤثرترین راه‌ها بررسی واژگان زبانی است که بدان تکلم می‌کنند.

از جمله ویژگی‌های فرهنگی بازتاب گسترده آن را می‌توان در زبان مشاهده کرد، نظام مردسالاری است. پیش از هر چیز ذکر این نکته لازم است که عامل اساسی در شکل‌گیری نظام مردسالاری گسترش صنعت دام‌پروری در میان اقوام باستانی بود. پرورش حیوانات اهلی مستلزم آن بود که خانواده‌ها هرچندگاه از یک دیگر جدا شوند و به دنبال چراگاه‌های جدید بروند. از آن جا که از سویی، نوع کار با ویژگی‌های جسمانی

4) Edward Sapir

5) *The Selected Writings of Edward Sapir in Language, Culture and Personality*, Edited by David G. Mandelbaum, Berkeley, University of Chicago Press, 1949, p. 162.

6) Benjamin Lee Whorf

7) Linguistic Relativity Principle

8) *Language, Thought, and Reality: Selected Writings of Benjamin Lee Whorf*, edited by J. B. Carroll, Cambridge, The Massachusetts Institute of Technology Press, 1956, p. 221.

مرد سازگار بود و از سوی دیگر، مهاجرت باعث جدایی زن از خانواده‌اش می‌شد و مرد خود را محافظ او تصوّر می‌کرد، به تدریج این باور در ذهن مرد شکل گرفت که صاحب اصلی دام و چراگاه و زن و فرزند اوست و از همین جا بود که زمینه پیدایش نظام مردسالاری فراهم آمد.

از میان کهن‌ترین اقوام شناخته شده بشر که مردسالاری را به اوج خود رسانده بودند می‌توان به هندواروپاییان اشاره کرد که به روایتی نخست در مناطق شمالی دریای خزر می‌زیستند.^۹ هندواروپاییان در حدود هزاره سوم پیش از میلاد به تدریج به سوی آسیا و اروپا سرازیر شدند و در مناطق مختلف سکناگزیدند. هر گروه از مهاجران زبان خود را نیز به همراه خود به محل سکونت جدید خویش برد. پس از گذشت قرن‌ها، زبان هر گروه به دلایلی از قبیل: نداشتن ارتباط با دیگر گروه‌ها، تماس با دیگر خانواده‌های زبانی، دستاوردهای جداگانه در زمینه‌های مختلف دانش بشری و تحوّل ذاتی زبان، دچار دگرگونی شد و لهجه‌های مختلفی از زبان هندواروپایی مادر، موسوم به هندواروپایی آغازین،^{۱۰} به وجود آمد. این لهجه‌ها در طول زمان از یک‌دیگر فاصله گرفتند و به تدریج به زبان‌های مختلف بدل شدند. با وجود این، هنوز ردّ پای نظام مردسالاری را در زبان‌های موجود هندواروپایی می‌توان مشاهده کرد.

آنچه در این مقاله می‌آید بررسی اجمالی فرهنگ مردسالاری در خانواده‌های هندواروپایی است که شاخه‌های اصلی آن عبارت‌اند از: آلبانیایی، آناتولیایی، ارمنی، بالتی-اسلاوی، تُخاری، رومیایی، ژرمنی، سلتی، هندوایرانی و یونانی. این بررسی در واقع تجزیه و تحلیل ریشه‌شناختی چند واژه است. توجه به ریشه این واژه‌ها نشان‌گر اقتدار و حاکمیت مرد در میان قومی است که در طول بیش از پنج هزار سال این واژه‌ها را به کار برده‌اند.

ابتدا پیش از هر نوع پیش داوری، به بررسی ریشه‌شناختی واژه‌هایی که در زبان‌های هندواروپایی به معنی مرد و زن به کار رفته می‌پردازیم.

۱. در برخی از زبان‌های هندواروپایی واژه‌هایی که به معنی مرد به کار می‌روند، در

(۹) درباره‌ی خاستگاه هندواروپاییان و مهاجرت‌هایشان نک:

J. P. Mallory, *In Search of the Indo-Europeans*, London, Thames & Hudson, 1992.

10) Proto-Indo-European.

اصل به معنی انسان بوده‌اند. این واژه‌ها دو دسته‌اند: دسته نخست از ریشه هندواروپایی \sqrt{mer} *^{۱۱} به معنی مردن و دسته دوم از ریشه هندواروپایی \sqrt{ghdem} *^{۱۲} به معنی زمین مشتق شده‌اند؛ به عبارت دیگر، مرد در برخی از زبان‌های هندواروپایی همان انسان و در اصل به معنی میرا یا زمینی است. این دو عنوان را از آن رو برای مرد برگزیده‌اند تا میان او و خدایان که نامیرا و آسمانی هستند، تمایز قایل شوند. واژه‌های دسته نخست را -در اصل به معنی میرا- تنها در زبان‌های ایرانی می‌توان یافت، مانند: اوستایی $\sqrt{mašya}$ ، فارسی باستان $\sqrt{martiya}$ (فارسی میانه \sqrt{mard} ، فارسی ترفانی \sqrt{merd} ، فارسی دری \sqrt{mard})^{۱۳}، پارتی \sqrt{mard} ، سُغدی \sqrt{marti} . واژه‌های دسته دوم -در اصل به معنی زمینی- عبارت‌اند از: پروسی کهن \sqrt{smoy} ، لیتوانیایی $\sqrt{žmuō}$ ؛ لاتینی عامیانه $\sqrt{homō}$ (اسپانیایی \sqrt{hombre} ، ایتالیایی \sqrt{uomo} ، رومانیایی \sqrt{om} ، فرانسوی \sqrt{homme})؛ انگلیس کهن \sqrt{guma} ، ایسلندی کهن \sqrt{guma} ، گوتی \sqrt{guma} .

۲. در برخی از زبان‌های هندواروپایی واژه‌هایی که به معنی مرد به کار می‌روند، در اصل به معنی نیرومند بوده‌اند. این واژه‌ها نیز دو دسته‌اند: دسته نخست از ریشه هندواروپایی \sqrt{ner} *^{۱۴} به معنی نیرومند و دسته دوم از ریشه هندواروپایی \sqrt{ueri} *^{۱۵} به معنی قوی بودن مشتق شده‌اند. واژه‌های دسته نخست عبارت‌اند از: اوستایی \sqrt{nar} ؛ آلبانیایی \sqrt{njer} ؛ ارمنی \sqrt{ayr} ؛ سنسکریت $\sqrt{nār}$ و \sqrt{nara} ؛ یونانی باستان $\sqrt{ánēr}$ (یونانی نو $\sqrt{ávīpaç}$).

واژه‌های دسته دوم عبارت‌اند از: اوستایی $\sqrt{vīra}$ ، فارسی میانه $\sqrt{wīr}$ ؛ پروسی کهن \sqrt{wijrs} ، لیتوانیایی $\sqrt{vīras}$ ؛ لاتینی \sqrt{vir} ؛ انگلیسی کهن \sqrt{wer} (انگلیسی میانه \sqrt{werc})، ایسلندی کهن \sqrt{verr} ، گوتی \sqrt{wair} ؛ ایرلندی کهن \sqrt{fer} (ایرلندی نو \sqrt{fear})، ولشی \sqrt{gwr} ؛ سنسکریت $\sqrt{vīra}$.

۳. در برخی از زبان‌های هندواروپایی واژه مرد احتمالاً از ریشه هندواروپایی \sqrt{men} *^{۱۶} به معنی اندیشیدن آمده و در اصل به معنی اندیشمند است. این واژه‌ها عبارت‌اند از: اسلاوی کلیسایی کهن $\sqrt{mažl}$ (صربی-کرواتی $\sqrt{muškarac}$)، چکی $\sqrt{muž}$.

11) Julius Pokorny, *Indogermanisches Etymologisches Wörterbuch*, Tübingen; Basel: Francke, 1994, p. 735. 12) *Ibid.*, p. 414.

۱۳) از آن جا که فارسی میانه و فارسی دری ادامه، و در واقع، صورت تحوّل یافته زبان فارسی باستان هستند؛ آنها را داخل پراکنتر آورده‌ایم. به علاوه در ذکر مثال‌ها، نخست زبان‌های ایرانی و سپس به ترتیب زبان‌های شاخه آلبانیایی، آناطولیایی، ارمنی، بالتی-اسلاوی، تُخاری، رومیایی، ژرمنی، سلتی، هندی و یونانی آمده‌اند.

14) Pokorny, p. 765. 15) *Ibid.*, p. 1123. 16) *Ibid.*, p. 726.

روسی *mužčina*، لهستانی *maż*؛ آلمانی فرازین کهن *mann* (آلمانی میانه *man*، آلمانی نو *mann*)، انگلیسی کهن (*monn man(n)*) (انگلیسی میانه *man* انگلیسی نو *man*)، ایسلندی کهن *mannr* (دانمارکی *mand*، سوئدی *man*)، گوتی *manna*، هلندی *man*^{۱۷}.
۴. واژه‌ای که در اکثر زبان‌های هندواروپایی به معنی زن به کار می‌رود، از ریشهٔ هندواروپایی $\sqrt{gen-}^{*18}$ به معنی زادن مشتق شده و در اصل به معنی زایاست، مانند: اوستایی *gōnā- gōnā- yōnā- jaini- jōni-*، پارسی *zan*، فارسی میانه *zan* (فارسی نو *zan*)؛ آلبانیایی *zonjë*؛ هیتی *kwenan-*؛ ارمنی *kin*؛ اسلاوی کلیسایی کهن *žena* (صربی-کرواتی *žena*)، پروسی کهن *genna*، چکی *žena*، روسی *ženščina*؛ تُخاری الف *šam* و *šnu*، تخاری ب *šana*؛ آلمانی فرازین کهن *quena*، انگلیسی کهن *cwēne*، *cwēne*، *cwōne* (انگلیسی میانه *quene*)، ایسلندی کهن *kona* (دانمارکی *kvinde*، سوئدی *kvinna*)، گوتی *qinō*؛ ایرلندی کهن *ben* (ایرلندی نو *bean*)، ولشی *benyw*؛ سنسکریت *śāni-*، یونانی باستان *γῶνή* (یونانی نو *gynaika*).

۵. واژهٔ لاتینی *fēmina* (رومانیایی *femeie*، فرانسوی *femme*) به معنی زن از صورت هندواروپایی *dhe-mnā*^{*} به معنی شیرده، از ریشهٔ هندواروپایی $\sqrt{dhē(i)-}^{*19}$ به معنی شیر دادن مشتق شده است.

۶. در برخی از زبان‌های هندواروپایی واژهٔ زن از واژهٔ مرد ساخته شده و، در واقع، صورت مؤنث آن است، مانند اوستایی *nāiri-* و *nārikā-* (از *nar-*)؛ لاتینی *virgō* (از *vir*)؛ ایرلندی کهن *fracc* (از *fer*)، ولشی *gwraig* (از *gwr*)؛ سنسکریت *nāri-* (از *nar-*).

تا این جا می‌توان چنین نتیجه گرفت که اقوام هندواروپایی مرد را مظهر نوع بشر، نیرومندی و اندیش‌مندی می‌دانستند، در حالی که زن نزد آنان متکی به مرد شمرده می‌شد و وظایف اصلی‌اش زادن و شیردادن بود. (نک: جدول ش ۱)

از مهم‌ترین ویژگی‌های فرهنگ مردسالاری حاکمیت پدر در خانواده، یا به اصطلاح

۱۷) برخی ریشهٔ این واژه‌ها را *men*^{*} به معنی نَفَس می‌دانند. نک:

Carl Darling Buck, *A Dictionary of Selected Synonyms in the Principal Indo-European Languages*, The University of Chicago Press, 1988, p. 80.

18) Pokorny, p. 373.

19) Ibid., p. 241.

پدرسالاری، است. در جامعه پدرسالار برای نمایاندن نسب فرد تنها از پدران او یاد می‌شود، به عبارت دیگر، شجره‌نامه افراد تنها دربرگیرنده نام پدران آنهاست. نمونه بارز این گونه شجره‌نامه‌ها را می‌توان در انجیل، که در اصل به زبان یونانی نوشته شده است، یافت. اگرچه مسیحیان نیز تولد عیسی (ع) را از مریم عذراء می‌دانند، شجره‌نامه او را از یوسف، نامزد مریم و ناپدری عیسی (ع)، برمی‌شمارند.^{۲۰}

نفوذ فرهنگ پدرسالاری را حتی در واژه پدر نیز می‌توان مشاهده کرد، زیرا صورت هندواروپایی این واژه **patēr*^{۲۱} بوده که به احتمال زیاد از ریشه **pəθ-* (صورت ضعیف **pā-*^{۲۲}) به معنی پایدن، محافظت کردن؛ غذا دادن مشتق شده است. بنابراین پدر در اصل به معنی محافظ، غذا دهنده و روزی رسان است.^{۲۳} **patēr* هندواروپایی در واژه‌های زیر بر جا مانده است: اوستایی *-pitar*، فارسی باستان *-pitar* (فارسی میانه *pidar*، فارسی نو *pedar*)، پارتی *pidar*، سغدی *pitār*، سکایی *pāte*؛ ارمنی *hayr*؛ تُخاری الف *pācar*، تُخاری ب *pācer*؛ لاتینی *pater* (اسپانیایی *padre*، ایتالیایی *padre*، فرانسوی *père*)؛ آلمانی فرازین کهن *fater* (آلمانی میانه *vater*، آلمانی نو *Vater*)، انگلیسی کهن *fœder* (انگلیسی میانه *fader*، انگلیسی نو *father*)، ایسلندی کهن *faðir* (دانمارکی *fader* سوئدی *fader*)، گوتی *fadar*، هلندی *vader*؛ ایرلندی کهن *athir* (ایرلندی نو *athair*)؛ سنسکریت *-pitár*؛ یونانی باستان *πατήρ* (یونانی نو *πατέρας*).

قدرت و حاکمیت پدر در جامعه هندواروپایی به حدی بود که حتی آنان بزرگ‌ترین خدای خود را **dīēus-patēr*^{۲۴} به معنی پدر آسمانی می‌نامیدند. بازمانده‌های این واژه عبارت‌اند از: ایلیریایی *dei paturos*^{۲۵}؛ لاتینی *Iūpiter*؛ سنسکریت *-dyāus pitar*؛ یونانی باستان *Ζευπάτερ*.

۲۰) در این باره نک: انجیل متی، باب اول، آیات ۱-۱۷؛ انجیل لوقا، باب سوم، آیات ۲۳-۳۸.

21) Pokorny, p. 829. 22) Ibid., p. 787.

۲۳) اخیراً عده‌ای واژه **patēr* را، مانند **māter* (مادر)، برگرفته از لفظی کودکانه می‌دانند. به گفته این عده *pa* و *ma* (صورت‌های کوتاه شده *papa* و *mama*) ریشه واژه‌های **patēr* و **māter* بوده‌اند. در این باره نک: O. SZEMERÉNYI, "Studies in the Kinship Terminology of the Indo-European Languages, with Special Reference to Indian, Iranian, Greek and Latin", *Acta Iranica* 16, Leiden, 1977, pp. 6-10.

24) Pokorny, p. 829.

۲۵) Illyrian: مادر زبان آلبانیایی که در حدود ۵۰۰ سال پیش از میلاد متداول بود.

مردسالاری در فرهنگ هندواروپایی آنگاه آشکارتر می شود که به ریشه واژه‌هایی که به معنی شوهر و زوجه‌اند توجه کنیم. ناگفته نماند که در اکثر زبان‌های هندواروپایی واژه مرد به معنی شوهر و واژه زن به معنی زوجه نیز به کار می‌رود.^{۲۶} اما در برخی از زبان‌های هندواروپایی برای شوهر و زوجه واژه‌هایی جداگانه وجود دارد که مهم‌ترین آنها از این قرار است:

۱. در تعدادی از زبان‌های هندواروپایی واژه شوهر از ریشه هندواروپایی **poti-s* به معنی سرور و ارباب مشتق شده که خود از ریشه **√pā* به معنی پاییدن و محافظت کردن آمده است، مانند: اوستایی **paiti-š*؛ لیتوانیایی **pàts*؛ تُخاری الف *pats*، تُخاری ب *petso*؛ لاتینی *potis*؛ سنسکریت **pāti-s*؛ یونانی باستان *πόσις*.

۲. واژه فارسی میانه *gādār* به معنی شوهر از فعل *gādan* (گادن) آمده و در اصل به معنی گاینده و جماع کننده است. شاید ریشه هندواروپایی این واژه **√g^heiθ*^{۲۷} به معنی غلبه کردن و با قدرت سرکوب کردن باشد.

۳. واژه شوهر در زبان فارسی احتمالاً بازمانده واژه ایرانی باستان **xšaudra*^{۲۸} به معنی نطفه و منی و در اصل به معنی نطفه‌دار و منی‌دار است. این واژه از ریشه هندواروپایی **√kseud-*^{۲۹} به معنی جاری شدن مشتق شده است.

۴. واژه شوی در زبان فارسی از *šōy* فارسی میانه به معنی شوهر آمده است. صورت باستانی این واژه **šuyaka* به معنی غذا دهنده و روزی رسان است که خود از ریشه **√šū-* به معنی غذا دادن و پروراندن مشتق شده است. شاید **-šf-* در این ریشه صورت ضعیف **√pāh-* باشد که خود بازمانده **√p-es-* هندواروپایی است. **√pes-* هندواروپایی صورت گسترش یافته **√pā-* (پاییدن، محافظت کردن؛ غذا دادن) است.^{۳۰}

(۲۶) مانند: اوستایی *nān-* (زن؛ زوجه)، فارسی میانه *zan* (زن؛ زوجه)، فارسی نو *zan* (زن؛ زوجه)؛ لاتینی *vir* (مرد؛ شوهر)، فرانسوی *femme* (زن؛ زوجه)؛ ایرلندی کهن *fer* (مرد؛ شوهر)، *ben* (زن؛ زوجه)؛ یونانی *άνηρ* (مرد؛ شوهر)، *γυνή* (زن؛ زوجه) و غیره.

(۲۷) Pokorny, p. 469.

(۲۸) اوستایی *xšaudra-* و *xšūdra-*؛ فارسی میانه *šus(a)r* (مایع؛ نطفه، منی).

(۲۹) Pokorny, p. 625.

(۳۰) درباره ریشه این واژه نک:

۱. جدول ریشه شناختی

مسرد		شاخه‌های هندواروپایی	
نیرو	انسان		
از ner- *	زمینی (از ghdem- *)	میرا (از vmer- *)	
njer آلبانیایی			۱. آلبانیایی
			۲. آنتاتیلیایی
ayr ارمنی			۳. ارمنی
	پروسی کهن smoy		۴. بالتی - اسلاوی
	لیتوانیایی žmuō		۵. تُخاری
	لاتینی عامیانه homō		۶. رومیایی
	اسپانیایی hombre		
	ایتالیایی uomo		
	رومانیایی om		
	فرانسوی homme		
	انگلیسی کهن guma		۷. ژرمنی
	ایسلندی کهن guma		
	گوتی guma		
			۸. سیلتی
اوستایی - nar	فارسی باستان martiya		۹. هندو ایرانی
سنسکریت - nara و.	فارسی میانه و نو mard		
	فارسی میانه تُرفانی merd		
	پارتی mard		
	شغدی marti		
یونانی باستان νῆρ			۱۰. یونانی
یونانی نو ἄνθρωπος			

واژه‌های مرد و زن در زبان‌های هندواروپایی

زن		مرد		
وابسته به مرد (صورت مؤنث واژه «مرد»)	شیرده (از $\sqrt{dhē(i)}$)	زایا (از $\sqrt{gēn}$)	اندیش‌مند (از \sqrt{men})	مند از \sqrt{uei}
		آلبانیایی zonzjē هییتی kwenan ارمنی kin		
		اسلاوی کهن žena پروسی کهن genna چکی žena روسی ženščina	اسلاوی کهن muž چکی muž روسی mužčina لهستانی muž	روسی کهن wijrs یتوانیایی výras
		تخاری الف śām, śnu تخاری ب śana		
لاتینی virgō	لاتینی fēmina رومانیایی femeie فرانسوی femme			لاتینی vir
		انگلیسی کهن man, mann, monn انگلیسی نو man آلمانی قرازین کهن mann آلمانی نو mann ایسلندی کهن kona دانمارکی kvinde سوئدی kvinna گوتی qinō	انگلیسی کهن man, mann, monn انگلیسی نو man آلمانی قرازین کهن mann آلمانی نو mann ایسلندی کهن mannr دانمارکی mand سوئدی man گوتی manna هلندی man	انگلیسی کهن wer انگلیسی میانه werc ایسلندی کهن verr گوتی wair
ایرلندی کهن fracc ولشی gwraig		ایرلندی کهن ben ایرلندی نو bean ولشی benyw		ایرلندی کهن fer ایرلندی نو fear ولشی gwr
اوستایی nāiri, nāirikā سنسکریت nārī		اوستایی gənā-, γənā-, jāini-, jēni- فارسی میانه و نو zan پارتی žan سنسکریت jāni-		اوستایی vīra فارسی میانه wīr سنسکریت vīra
		یونانی باستان γυνή یونانی نو γυναικα		

۵. در برخی از زبان‌های ایرانی واژهٔ زوجه از ریشهٔ هندواروپایی \sqrt{uedh} *^{۳۱} به معنی بردن مشتق شده و در اصل به معنی برده شونده یعنی «کسی که شوهر او را از خانواده‌اش جدا می‌کند و با خود می‌برد» است، مانند خوارزمی *wud*، سُغدی *wuδ(u)* و *wad(u)*^{۳۲}.
۶. واژهٔ لاتینی *mulier* به معنی زوجه (اسپانیایی *mujer*) از ریشهٔ هندواروپایی mel *^{۳۳} به معنی نرم، لطیف مشتق شده است.

بدین ترتیب شوهر در حکم ارباب، روزی رسان و نطفه ریز است، در حالی که زوجه، لطیف، تابع شوهر و نطفه پذیر است. علاوه بر واژه‌های فوق، ترکیبات مجازی که در برخی از زبان‌ها برای شوهر و زوجه به کار می‌رود، بسیار قابل توجه است. برای نمونه در زبان سُغدی شوهر *βayāne piš(ē)* (پسر خدایان) و زوجه *δβāmban* (بانوی خانه، کدبانو) خوانده می‌شود^{۳۴}.

منابع:

Bailey, H.W., *Dictionary of Khotan Saka*, Cambridge University Press, 1979; Bartholomae, C., *Altiranisches Wörterbuch*, Strassburg, 1904; Boas, F., *The mind of Primitive Man*, New York, The Free Press, 1965; Bosworth, J., *An Anglo-Saxon Dictionary*, Oxford University Press, 1991; Boyce, M., *A Word-List of Manichaean Middle Persian and Parthian*, *Acta Iranica* 9a, Leiden, 1977; Buck, C. D., *A Dictionary of Selected Synonyms in the Principal Indo-European Languages*, The University of Chicago Press, 1988; Carroll, J.B. (editor), *Language, Thought and Reality: Selected Writings Of Benjamin lee Whorf*, The Massachusetts Institute of Technology Press, 1956; Delamarre, X., *Le Vocabulaire Indo-Européen*, Paris, Librairie d'Amérique et d'Orient, 1984; Kent, R.G., *Old Persian Grammar, Texts, Lexicon*, 2nd edition, Connecticut, American Oriental Society, 1953; Liddell, H.G., and Scott, R., *A Greek-English Lexicon*, Oxford University Press, 1983; MacKenzie, D.N., *A Concise Pahlavi Dictionary*, Oxford University Press, 1971; Mallory, J.P., *In Search of the*

31) Pokorny, p. 1115.

۳۲) قس: اوستایی *vaδū* (عروس); سنسکریت *vadhū* (عروس); فارسی دری *یو، یوگ، دیو، دیوگ* (عروس).

33) Pokorny, p. 716.

۳۴) برای «زوجه» ترکیبات گیلکی زیر نیز شایان توجه‌اند: *giš bar* (عروس آغوش)، *var xus* (در بر خوابنده)، *palā xur* (پلوخور)، *palā pač* (پلوپز)، *zakona maār* (مادر بچه‌ها).

Indo-Europeans, London, Thames & Hudson, 1992; **MANDELBAUM**, D.G. (editor), *The Selected Writings of Edward Sapir in Language, Culture and Personality*, The University of Chicago Press, 1949; **MONIER-Williams**, Sir M., *A Sanskrit-English Dictionary*, Oxford University Press, 1992; **POKORNY**, J., *Indogermanisches Etymologisches Wörterbuch*, Tübingen, Basel: Francke, 1994; **SZEMERÉNYI**, O., "Studies in the Kinship Terminology of the Indo-European Languages, with Special Reference to Indian, Iranian, Greek and Latin," *Acta Iranica* 16, Leiden, 1977; **Taylor**, E. B., *Primitive Culture: Researches into the Development of Mythology, Philosophy, Religion, Art and Custom*, 2 vols., Gloucester, Massachusetts, 1958; **Walde**, A. and **Hofmann** J.B., *Lateinisches Etymologisches Wörterbuch*, 2 vols., Heidelberg, 1982;

پاینده، محمود، فرهنگ گیل و دیلم، فارسی به گیلکی، تهران، ۱۳۶۶ ش؛ قریب، بدواالزمان، فرهنگ سعدی، تهران، ۱۳۷۴ ش؛ کتاب مقدس، یعنی کتب عهد عتیق و عهد جدید، انجمن پخش کتب مقدسه، بی تاریخ.

□

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی